

حضرت عباس بن علی علیه السلام

در قله های رفیع ایمان و شجاعت و وفا، مردی بزرگ و بی بدیل ایستاده است، به نام عباس، فرزند رشید امیرالمؤمنین (ع) که در فتوت و رادمردی، الگویی برجسته است. ما پیوسته دین باوری و باطل ستیزی و جان بازی را از او آموخته ایم و نسل الله اکبر امروز، وام دار مکتب جهاد و شهادتی است که ابوالفضل (ع) علم دار آن است.

ما برای رسیدن به سرچشمه یقین و کوثر ایمان، نیازمند راهنمایییم. اولیای دین می توانند راه را نشانمان دهند و از زمزم گوارایی که در اختیارشان است سیرایمان سازند.

اگر در امتداد «اسوه ها» به عباس بن علی (ع) می رسیم، برای روشنی چراغی است که پیش پای انسان ها افروخته است. او الگو و سرمشق است؛ نه تنها در شجاعت و رزم آوری، بلکه در ایمان و معنویت، مقاومت و استواری، عبادت و شب زنده داری، حماسه و سلحشوری، اخلاص و آگاهی و معرفت و وفا.

آن چه می خوانید، گوشه ای از شخصیت حضرت ابوالفضل (ع) را ترسیم می کند؛ باشد که نام و زندگی آن سردار رشید، چراغ یقین ایمان را در ذهن و زندگی مان روشن سازد.

تبار پاک

سال ها از شهادت جان گداز حضرت زهرا (رحمه الله) می گذشت. حضرت علی (ع) پس از فاطمه با امامه (دخترزاده پیامبر اکرم) ازدواج کرده بود؛ اما با گذشت بیش از ده سال از آن داغ جان سوز، هنوز هم غم فراق زهرا در دل علی بود. آن گاه که علی (ع) در اندیشه همسر دیگری بود، عاشورا در برابر دیدگانش بود. پس برادرش «عقیل» را طلبید و از او خواست تا برایش همسری شایسته بیابد؛ از قبیله ای که اجدادش از شجاعان باشند تا بانویی این چنین، فرزندی شجاع و رشید آورد. [۱]

عقیل، زنی از طایفه «بنی کلاب» را به امیرالمؤمنین (ع) معرفی کرد که نامش «فاطمه»، دختر حزام بن خالد بود و نیاکانش همه از دلیرمردان بودند. از طرف مادر نیز دارای نجابت خانوادگی و اصالت و عظمت بود و او را «فاطمه کلابیه» می خواندند و بعدها به «ام البنین» شهرت یافت.

حضرت علی (ع) با آن زن شریف ازدواج کرد و از او چهار پسر به نام های: عباس، عبدالله، جعفر و عثمان زاده شد، که هر چهار تن سال ها بعد در حادثه کربلا به شهادت رسیدند. عباس، نخستین ثمره این ازدواج پربرکت و بزرگ ترین پسر ام البنین بود. او فرزند چنین بانوی بامعرفتی بود و پدری چون علی بن ابی طالب (ع) داشت و دست تقدیر آینده ای آمیخته با عطر وفا و گوهر ایمان برایش رقم زده بود.

ولادت او در روز چهارم شعبان سال ۲۶ هجری در مدینه بود. [۲] تولد عباس، خانه علی را روشن و سرشار از امید ساخت. وقتی به دنیا آمد، آن حضرت در گوشش اذان و اقامه گفت و او را عباس نام نهاد.

عباس در خانه علی (ع) و در دامان مادرِ باایمان و وفادارش و در کنار حسن و حسین (ع) رشد کرد و از این دودمان پاک و عترت رسول، درس های بزرگ انسانیت و اخلاق را فراگرفت. استعداد ذاتی و تربیت خانوادگی او سبب شد که در کمالات اخلاقی و معنوی، پایه پای رشد جسمی پیش برود و جوانی کامل، ممتاز و شایسته گردد. او نه تنها در قامت، رشید بود، بلکه در جلوه های انسانی هم رشید بود.

دوران جوانی

از روزی که عباس چشم به جهان گشود، امیرالمؤمنین و امام حسن و امام حسین (علیهم السلام) را در کنار خود دید و از سایه مهر و عطوفت و چشمه دانش و فضیلتشان برخوردار و سیراب شد. چهارده سال از

عمر عباس در کنار علی (ع) گذشت. گفته اند: او در برخی از جنگ های پدرش شرکت داشت؛ در حالی که نوجوانی در حدود دوازده ساله بود.[۳]

در یکی از روزهای نبرد صفین، نوجوانی از سپاه علی (ع) بیرون آمد که نقاب بر چهره داشت و از حرکات او نشانه های شجاعت و هیبت، هویدا بود. از سپاه شام کسی جرأت نکرد به میدان بیاید. معاویه به «ابن شعنا» که جنگ جویی دلیر بود، به جنگ با آن جوان دستور داد. ابن شعنا گفت: ای امیر! مردم مرا با ده هزار نفر برابر می دانند؛ چگونه فرمان می دهی که به جنگ این نوجوان بروم؟ معاویه گفت: پس چه کنیم؟ ابن شعنا گفت: من هفت پسر دارم؛ یکی از آنان را می فرستم تا او را بکشد. معاویه پذیرفت. اما همه پسران ابن شعنا یک به یک در برابر این شیر سپاه علی (ع) بر خاک افتادند.

در نهایت، ابن شعنا خود به میدان آمد؛ در حالی که می گفت: ای جوان! همه پسرانم را کشتی؛ به خدا پدر و مادرت را به عزایت خواهم نشانند. نبرد آغاز شد و ضرباتی میان آنان رد و بدل گشت. با یک ضربت کاری جوان، ابن شعنا بر خاک افتاد و به پسرانش پیوست. همه حاضران شگفت زده شدند. امیرالمؤمنین او را نزد خود فرا خواند. نقاب از چهره اش کنار زد و پیشانی او را بوسید. او قمر بنی هاشم، عباس بن علی (ع) بود.[۴]

در سال چهارم هجری، وقتی علی (ع) به شهادت رسید، عباس چهارده ساله بود و با اندوه فراوان تدفین شبانه پدرش را به چشم دید. پس از پدر، تکیه گاهی چون حسنین (ع) داشت و در سایه عزت و شکوت آنان بود. ده سال تلخ را هم پشت سر گذاشت. سال هایی که امام حسن مجتبی (ع) به امامت رسید، اما حيله گری های معاویه، آن حضرت را به پذیرش صلح تحمیلی واداشت.

حضرت ابوالفضل (ع) شاهد این روزهای جان فرسا بود تا آن که امام حسن (ع) نیز به شهادت رسید. عباس در این زمان ۲۴ سال داشت که باز هم غمی دیگر بر جاننش نشست و داغ دار برادر شهیدش شد.

تشکیل خانواده

عباس بن علی (ع) زیر سایه سیدالشهدا (ع) و در کنار جوانان دیگری از عترت پیامبر خدا می زیست و شاهد فراز و نشیب های روزگار بود. آن سردار رشید چند سال پس از شهادت پدر، در سن هجده سالگی با لبابه، دختر ابن عباس ازدواج کرد. از این ازدواج، دو فرزند به نام های «عبیدالله» و «فضل» پدید آمد [۵] که هر دو بعدها از عالمان بزرگ دین و مروجان قرآن گشتند. عباس همراه برادرش حسین (ع) بود و میان جوانان بنی هاشم شکوه و عزتی داشت و این جمع حدوداً سی نفری، در خدمت و رکاب امام حسن و امام حسین (ع) همواره آماده دفاع بودند و در مجالس و محافل، از شکوه این جوانان، به ویژه از صولت و غیرت و غیرت و حمیت عباس سخن بود.

سیمای ماه گون

عباس هم چهره زیبایی داشت و هم اخلاق و منشی نیکو. ظاهرش آینه باطنش بود. سیمای تابنده اش او را همچون ماه، درخشان نشان می داد و در میان بنی هاشم، ابوالفضل همچون ماه بود؛ از این رو او را «قمر بنی هاشم» می گفتند. زیبایی صورت و سیرت در او جمع بود. قامتی رشید و برافراشته، بازوانی توانا و چهره ای نمکین و محبوب داشت. شجاعت و سلحشوری را از پدر به ارث برده بود و در کرامت و بزرگواری و عزت نفس و جاذبه سیما و رفتار، یادگاری از همه عظمت ها و جاذبه های بنی هاشم بود. علامت سجود در پیشانی اش، از تهجد و عبادت او در برابر «الله» حکایت می کرد. بصیرت و شناخت عمیق و پای بندی استوار به حق و ولایت و راه خدا، از ویژگی های آن حضرت بود. امام صادق (ع) بر این اوصاف او تصریح فرموده و از آن به ارزش های متبلور در وجود عباس یاد کرده است: «عموی ما عباس، دارای بصیرتی نافذ و ایمانی استوار بود. همراه اباعبدالله جهاد کرد و آزمایش خوبی داد و به شهادت رسید» [۶]

افتخار بزرگ عباس این بود که در همه عمر، در خدمت امامت و ولایت و اهل بیت عصمت (علیهم السلام) بود؛ به خصوص نسبت به اباعبدالله الحسین (ع) نقش حمایتی ویژه ای داشت و در واقع نسبت به وی همان جایگاهی را داشت که حضرت امیر (ع) نسبت به پیامبر خدا (ص) داشت.

القاب ابوالفضل العباس (ع)

القاب زیبای حضرت عباس را همچون آیینه ای می یابیم که هر کدام، جلوه ای از روح زیبا و فضایل او را نشان می دهد:

نامش «عباس» بود؛ شیرآسا حمله می کرد و دلیر بود و در میدان های نبرد، ترس در دل دشمن می ریخت و فریادهای حماسی اش، لرزه بر اندام حریفان می افکند.

کنیه اش «ابوالفضل» بود؛ پدر فضل؛ هم به این دلیل که فضل، نام پسرش بود و هم به این دلیل که در واقع، فضل و نیکی، زاده او و پرورده دست کریمش بود.

او را «ابوالقربه» (پدر مشک) هم می گفتند؛ به دلیل مشک آبی که بر دوش می گرفت و از کودکی میان بنی هاشم سقایی می کرد. [۷]

«سقا» لقب دیگر این بزرگمرد بود؛ به خصوص در سفر کربلا، ساقی کاروانیان و لب تشنگان خیمه های اباعبدالله (ع) بود.

لقب دیگرش «قمر بنی هاشم» بود؛ چون در میان بنی هاشم مانند ماه می درخشید.

به «باب الحوائج» هم مشهور است؛ زیرا که آستان رفیعش قبله گاه حاجات است و توسل به آن حضرت، برآورنده نیاز محتاجان. هم در حال حیات، در رحمت و باب حاجت بود و مردم حتی اگر با حسین (ع) کاری داشتند، از راه عباس وارد می شدند، و هم پس از شهادت، به کسانی که به نام مبارکش متوسل شوند، عنایت خاص دارد و خداوند به پاس ایثار و شهادت او، حاجت مندان را برآورده می کند.

او به «علم دار» و «سپه دار» هم معروف است. وی فرمانده نظامی نیروهای حق در رکاب امام حسین (ع) بود و خود سیدالشهدا (ع) او را با عنوان «صاحب لوا» خطاب کرد که نشان علم داری اوست.

«عبد صالح» لقب دیگری است که در زیارت نامه ایشان وارد شده است.

«مواسی» از لقب های دیگر اوست و به مواسات و از خودگذشتگی اش در راه برادرش امام حسین (ع) اشاره دارد. [۸]

برای عباس بن علی (ع) شانزده لقب شمرده اند [۹] که هر یک، جلوه ای از روح بلند و عظمت او را نشان می دهد.

مظهر شجاعت و وفا

عباس از طرف مادر، از قبیله رزم آوران بود و از طرف پدر هم روح علی (ع) را در کالبد خویش داشت. شجاعتش هم ذاتی و هم موروثی، و هم زاییده ایمان به هدفش. صحنه عاشورا میدانی بود که شجاعت و وفای عباس به نمایش گذاشته شود. او در همه عمر، یک لحظه از برادرش و امامش دست نکشید و از

اطاعت و خدمت، کم نگذاشت. هیچ برادری نسبت به برادرش مانند عباس نسبت به سیدالشهدا، با صداقت و ایثارگر و فداکار و مطیع و خاضع نبوده است. هرگز در برابر امام حسین (ع) از روی ادب نمی نشست، مگر با اجازه؛ مثل یک غلام. حسین بن علی (ع) را همواره با خطاب «یا سیدی»، «یا ابا عبدالله» و «یا بن رسول الله» خطاب می کرد. [۱۰]

عباس همه رشادت و توان خویش را وقف برادر کرده بود. در دل دشمنان رعبی انداخته بود که از نامش هم به خود می لرزیدند. وفایش به حسین و فتوت و جوان مردی اش نیز سایه امن و آسوده ای بود که گرفتاران و خائفان، در پناه آن احساس امنیت می کردند.

او هم جوانمرد بود و کاردان، هم شجاع بود و باوفا، هم مؤدب بود و مطیع فرمان مولا، هم متعبد بود و اهل تهجد. اینها بود که او را به منصب فرماندهی و علم داری در کربلا رساند و توانست وفا و دلیری خود را در آن روز به ظهور برساند.

ردّ امان نامه دشمن

صدایی از پشت خیمه های امام حسین (ع) به گوش رسید؛ صدای «شمر» بود که می گفت: «خواهرزادگان ما کجایند؟» او اباالفضل و سه برادرش را صدا می زد. [۱۱] عباس، ابتدا اعتنایی نکرد؛ چون صاحب صدا و هدف او را می دانست. امام حسین (ع) فرمود: برادرم عباس! هرچند او فاسق است، ولی جوابش را بده و ببین چه کار دارد.

عباس همراه سه برادر دیگرش از خیمه بیرون آمدند. شمر امان نامه ای را که از ابن زیاد برای آنان گرفته بود، به عباس عرضه کرد و گفت: اگر دست از حسین بکشید و به سوی ما بیایید، جانتان در امان خواهد بود.

عباس، خشمگین از این همه گستاخی بر سرش فریاد کشید: نفرین و لعنت خدا بر تو و بر امان تو! دستت شکسته باد ای بی آرم پست! آیا از ما می خواهی که دست از یاری شریف ترین مجاهد راه خدا، حسین، پسر فاطمه برداریم و او را تنها گذاریم و طوق اطاعت فرومایگان را به گردن افکنیم؟! آیا برای ما امان می آوری، در حالی که پسر رسول خدا را امانی نیست؟! [۱۲]

شب تجلی وفا

برای یاران ابا عبدالله (ع) شب عاشورا آخرین شب بود و فردایش روز فداکاری و حماسه آفرینی. در آن شب، امام حسین (ع) همه اصحاب را در خیمه ای گرد آورد. پس از حمد و ثنای الهی، با صدایی رسا، آنان را مخاطب قرار داد و از جنگ سخت فردا و انبوه دشمن و سرنوشت شهادت سخن گفت و از این که هر کس بماند، شهید خواهد شد. از آنان خواست که اگر می خواهند بروند، مانعی نیست.

نخستین کسی که برخاست و اعلام وفاداری کرد، عباس بود. دیگران هم پی در پی سخنانی همان گونه بر زبان آوردند و پاسخشان این بود:

چرا برویم، کجا برویم، برویم که پس از تو زنده بمانیم؟! خداوند چنین روزی را هرگز نیاورد! [۱۳] به مردم چه بگوییم اگر نزد آنان بازگشتیم؟! ، بگوییم سرور و تکیه گاهمان را در معرض تیرها و شمشیرها و نیزه ها گذاشتیم و به خاطر علاقه به زندگی، گریختیم؟! بلکه با حیات تو زنده می مانیم و در رکاب تو می میریم. [۱۴]

اصحاب امام به خیمه های خود رفتند و به آماده سازی سلاح خویش برای نبرد فردا و عبادت و تلاوت و نیایش پرداختند. اما عباس در این واپسین شب، مأموریت ویژه ای هم داشت. او چشم بیدار اردوگاه امام و

حافظ خیمه ها بود. کسی جرأت نداشت به خیمه های اهل بیت نزدیک شود. آن شب گذشت؛ شبی پهراس تا فردایی پر حماسه و صبحی خونین طلوع کند، تا شاهد وفای عباس و حماسه آفرینی یاران خالص اباعبدالله (ع) باشد.

روز خون، روز شهادت

صبح عاشورا دو سپاه رودرروی هم قرار داشتند. حسین بن علی (ع) یاران اندک خویش را که به صد نفر نمی رسیدند، سازمان داد. عَلم را به دست پرتوان برادرش ابالفضل سپرد و خود و بنی هاشم در قلب سپاه قرار گرفتند. [۱۵]

آتش جنگ افروخته شد و ابتدا به صورت نبرد تن به تن، از طرفین، دلیرانی قدم به میدان گذاشتند و جنگیدند. عباس بن علی (ع) عَلم بر دوش، فرماندهی می کرد و از بامداد عاشورا تا لحظه شهادت، یک لحظه آرام نداشت.

هجوم دشمن هر لحظه سنگین تر می شد و بر تعداد شهیدان جبهه امام افزوده می گشت. هرگاه که اوضاع نبرد تیره و تار و هجوم سپاه کوفه شدید می شد، عباس پا در رکاب می نهاد و با حملات خود، کوفیان را تار و مار می کرد. مایه آرامش خاطر حسین بن علی (ع) بود. به سه برادر خویش گفت که به میدان بروند و از امام دفاع کنند، که هر سه به فیض شهادت رسیدند. [۱۶]

حماسه ساحل فرات

سردار تنها و بی لشکر، وقتی دید برادران و برادرزادگان و اصحاب باوفا و مخلص امام بر ریگزار تفتیده کربلا بر خاک آرمیده اند، شوق پیوستن به آنان در درونش التهابی پدید آورد و او را به حضور امام حسین (ع) کشاند تا اجازه میدان و رخصت نبرد نهایی را بگیرد.

امام اجازه نداد و فرمود: «تو پرچم دار منی»؛ یعنی اگر تو به میدان روی و کشته شوی، پرچم اردوی حسینی بر زمین خواهد افتاد. اما عباس برای جهاد و شهادت، با اصرار از امام رخصت میدان طلبید و گفت: از این منافقان دلم به تنگ آمده است؛ می خواهم انتقام خویش را از آنان بستانم.[۱۷]

عباس سوار بر اسب شد؛ مشکی بر دوش انداخت و شمشیر برگرفت و به سمت فرات تاخت و چنان حمله کرد که حلقه محاصره را درهم شکست و خود را به آب رساند. مشک را پر از آب کرد تا این مایه حیات و طراوت را به خیمه های بی آب و افسرده و لب های خشکیده برساند. با دلیری بسیار و پس از گذشتن از حلقه های محاصره علقمه، به کنار آب رسید. سینه اش از عطش می سوخت؛ کفی از آب برداشت تا بنوشد، اما به یاد لب های تشنه امام حسین (ع) و کودکان عطشانس افتاد و آب را بر فرات ریخت.

مشک بر دوش، راه خیمه ها را در پیش گرفت، اما نگهبانان شطّ فرات، راه را بر او بستند. عباس چاره ای جز نبرد با آنان نداشت. جنگی سخت میان سقای کربلا و آن فرومایگان درگرفت. هیچ کس به تنهایی جرأت رویارو شدن با او را نداشت. از هر طرف بر او حمله آوردند و عباس شمشیر می زد و راه می گشود و پیش می آمد. اما در این گیرودار، تیغی که بر دست او فرود آمد، دست راست او را قطع کرد؛ پس با دست دیگر به نبرد ادامه داد و این گونه رجز خواند:

«به خدا سوگند، اگر دست راستم را قطع کردید، من تا ابد از دین خود حمایت می کنم و از امام راستینی که یقینی صادق دارد و فرزند پیامبر پاک و امین است»[۱۸]

عباس، در حالی که شمشیر را به دست چپ گرفته بود، به پیکار خویش ادامه داد؛ اما یکی از دشمنان پلید به نام «حکیم بن طفیل» که پشت درختی کمین کرده بود، ضربتی بر دست چپ او فرود آورد و آن دست هم از کار افتاد؛ اما عباس نه از تکاپو افتاد و نه امیدش را از دست داد و این گونه رجز خواند:

«ای نفس! از کافران نترس؛ تو را بشارت باد به رحمت پروردگار؛ همراه پیامبر برگزیده خدا...» [۱۹]

سپس تیری هم به مشک خورد و آب مشک، همراه امید عباس بر خاک ریخت. سرانجام تیری بر سینه مبارکش فرود آمد و یک نفر از این فرصت استفاده کرد و گریزی آهین بر سر آن حضرت فرود آورد و لحظه ای بعد، عباس رشید از فراز اسب بر زمین افتاد و در پی ضربات مهاجمان به شهادت رسید؛ در حالی که ۳۴ سال از عمر شریفش می گذشت.

زیارتگاه عشق

دو روز پس از آن حادثه، پیکر مطهر سقای کربلا، عباس بن علی (ع) توسط گروهی از طایفه «بنی اسد» در کنار نهر علقمه به خاک سپرده شد. امام سجاد (ع) که خود را برای دفن پیکر شهدا به کربلا رسانده بود، بدن های مطهر امام حسین و عباس (ع) را درون قبر گذاشت. [۲۰]

مرقد حضرت عباس در کربلا همواره مورد توجه شیفتگان حق بوده و زائرانش با خضوع و خشوع و ادب، با چشمی اشک بار و با احترام به مقام والا و جایگاه رفیع این أسوه وفا و فتوت، آن را زیارت می کنند.

[۱] شیخ عبدالله مامقانی، تنقیح المقال، ج ۲، ص ۱۲۸.

[۲] سید محسن امین عاملی، اعیان الشیعه، ج ۷، ص ۴۲۹؛ تنقیح المقال، ج ۲، ص ۱۲۸.

[۳] اعیان الشیعه، ج ۷، ص ۴۲۹.

[۴] سید عبدالرزاق مقرر، العباس، ص ۲۷۵؛ علامه حائری مازندرانی، معالی السبطين، ص ۲۶۷؛ ذبیح الله محلاتی، فرسان الهیجاء، ج ۱، ص ۱۹۳.

[۵] به همین دلیل او را ابوالفضل می گفتند؛ یعنی پدر فضل.

[۶] اعیان الشیعه، ج ۷، ص ۴۳۰؛ محمد بن طاهر سماوی، ابصار العین فی انصار الحسین، ص ۲۶.

[۷] العباس، ص ۱۴۶.

[۸] در زیارت ناحیه مقدسه از زبان امام زمان (عج) درباره او «المواسی اخاه بنفسه» آمده است.

[۹] تنقیح المقال، ج ۲، ص ۱۲۸.

[۱۰] معالی السبطين، ص ۲۷۱.

[۱۱] چون ام البنین از طایفه «کلاب» بود و شمر هم از آن طایفه بود، فرزندان ام البنین را با عنوان «خواهرزادگان ما» صدا کرد.

[۱۲] شیخ مفید، الارشاد، ج ۲، ص ۸۹؛ سید عبدالرزاق مقرر، مقتل الحسین، ص ۲۵۲.

[۱۳] محمدباقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۹۳.

[۱۴] ابوالفرج اصفهانی، مقاتل الطالبین، ص ۱۱۲.

[۱۵] مقتل الحسین، ص ۲۷۵.

[۱۶] الارشاد، ج ۲، ص ۱۰۹.

[۱۷] باقر شریف قرشی، حیاة الامام الحسین، ج ۳، ص ۲۶۴.

[۱۸] همان، ج ۳، ص ۲۶۷.

[۱۹] ترجمه نفس المهموم (شیخ عباس قمی)، ص ۱۷۷.

[٢٠] العباس، ص ٢٣١.